

چگونگی باور و انتخاب بنیادین

عنوان پرسش را به این صورت مطرح کنیم: ما در واقع چگونه سرنوشت بنیادین خود را انتخاب می‌کنیم؟ این پرسش شامل نحوه‌ی شکل‌گیری انتخاب‌ها، باورها و انتخاب‌های بنیادین ماست. اکنون روشن شد که انسان چگونه باورها و انتخاب‌های بنیادینش را شکل می‌دهد و حتی چگونه ممکن است باورهای غلط انتخاب کند. وقتی انسانی از عالم ذر نزول می‌کند و وارد این نشئه می‌شود، انتخاب‌های بنیادین آغاز می‌شوند. در این مرحله، برخی انسان‌ها باورها و انتخاب‌هایی نیکو دارند و سرنوشتشان بر اساس آن شکل می‌گیرد؛ برخی دیگر انتخاب‌ها و باورهایی دارند که نیکویی ندارند و در سرنوشتشان اثراتی می‌گذارد. این رخداد چگونه اتفاق می‌افتد؟ در مرتبه‌ی بالاتر، در عالم ذر، غیر از نیکی چیزی وجود ندارد. در آن‌جا بدی معنا ندارد؛ همه چیز بر اساس «قالوا بلی» یا همان فطرت است. هیچ انسانی ناپاک یا گناهکار ذاتی نیست. ما در اندیشه‌ی خود، مفهوم گناه نخستین یا ذاتاً بد بودن انسان را قبول نداریم. برخی معتقدند انسان ذاتاً به سمت بدی گرایش دارد، اما ما چنین تصویری را نمی‌پذیریم. وقتی فرد وارد این نشئه می‌شود، اولین تأثیرات و «رایحه‌ها»ی آن را دریافت می‌کند و هنوز از مراکز ذاتی فاصله زیادی ندارد. پاکی‌های فطری که در عالم ذر کسب کرده است، همچنان با او همراه است. با این حال، هنگام مواجهه با محدودیت‌ها و تعارض‌های این عالم، انتخاب‌های او گوناگون می‌شوند. فرض کنید فرد قصد دارد به سمت خیر، علم، خدمت و پاکی برود. در این نشئه، اولین تعارض‌ها و محدودیت‌ها را می‌بیند؛ نوعی «زندان» و محدودیت برای انتخاب‌هایش.

فرض کنید انسانی می‌خواهد به سمت خیر، علم، خدمت و پاکی حرکت کند. وقتی وارد این نشئه می‌شود، با نخستین تعارض‌ها، محدودیت‌ها و زندان‌های این عالم روبه‌رو می‌گردد و در برابر آنها انتخاب می‌کند. در اینجا دو گونه انسان پدیدار می‌شوند: یکی، کسی است که به این محدودیت‌ها توجه نمی‌کند و می‌کوشد تعارض‌ها را از راه تلاش خود حل کند؛ از طریق بالا بردن علم، پرهیز از وابستگی به ثروت، زهدورزی، و کوشش بیشتر برای رشد و رهایی. دیگری، انسانی است که مسیر دیگری را در پیش می‌گیرد؛ به جای آنکه توجه کند و ببیند علمی که دیگری دارد، او هم می‌تواند کسب کند، به جنبه‌ای دیگر روی می‌آورد. مثلاً به جای میل به دانایی، به ضدیت با علم و تحقیر آن می‌پردازد، یا در مقام عیب‌جویی از آن برمی‌آید. البته این مثال در مراحل نهایی سیر انسان است؛ من فقط برای تقریب ذهن آن را می‌گویم. اما در همان ابتدا، در مرتبه‌ای که نخستین باورهای بنیادین و انتخاب‌های بنیادین انسان شکل می‌گیرند، راه‌ها از هم جدا می‌شوند؛ جدایی‌ای لطیف، ژرف و بسیار دقیق در عمق وجود. همین نخستین انتخاب‌هاست که سبب می‌شود مسیر انسان و هم‌زمان با آن، باورهای او نیز متفاوت شود. وقتی این تفاوت پدید می‌آید، در مراحل بعدی

باورها فاصله بیشتری می گیرند: باور دوم از اولی دورتر می شود، سپس باور سوم و به همین ترتیب، این فاصله ها پی در پی افزوده می شوند. فاصله ای که در آغاز بسیار ظریف، ناچیز و ناخودآگاه در ژرفای وجود بوده، به تدریج در سطوح آشکارتر و روشن تر این عالم نمود پیدا می کند و تبدیل به تفاوت های بنیادین می شود؛ تفاوت هایی که انسان ها را در مسیرهای گوناگون قرار می دهد. به همین دلیل، از همان آغاز، از نخستین انتخاب ها در این عالم — که ممکن است در زمانی بسیار ابتدایی رخ داده باشد — راه های انسان ها از هم جدا می شود. این انتخاب در عمق وجود انسان به صورت بالقوه حضور دارد و در نهایت، به راه های گوناگون و نتایج متفاوت می انجامد: یکی می شود گاندی، دیگری صدام. در واقع، همین انتخاب های بنیادین و مسیرهای ظریف آغازین اند که سرانجام آثار و سرنوشت های متنوع انسان ها را رقم می زنند و در عمق وجود انسان است.